

نخستین پایتخت هخامنشیان به روی اینترنت می رود



سایت اینترنتی محوطه دو هزار و پانصد ساله پاسارگاد نخستین پایتخت هخامنشیان با هدف معرفی این محوطه و اقدامات پژوهشی انجام شده در آن از چند روز دیگر راه اندازی می شود. محوطه باستانی پاسارگاد در استان فارس جای گرفته و دارای کاخ ها و بخش های مختلفی از جمله آرامگاه کوروش است. این محوطه به دستور کوروش هخامنشی ساخته شده است. پایک کابل سرپرست محوطه باستانی پاسارگاد در مورد راه اندازی این سایت اینترنتی گفت: «با توجه به این که سایت باستانی پاسارگاد که سال گذشته در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید یکی از مشهورترین محوطه های باستانی کشور است که سالیان طولانی کاوش و مطالعات گسترده در آن مطرح شده در این کتاب است. به نظر من پرداختن به این سایت اینترنتی این محوطه باستانی راه اندازی می شود.» وی با اشاره به این که این سایت می تواند پاسارگاد را به جهانیان معرفی کند، گفت: «سایت باستانی پاسارگاد دارای بخش های مختلف از جمله سیمای پاسارگاد، جایزه های منطقه پاسارگاد، اخبار، معرفی مرکز مطالعات، بخش آرشیو و پاسارگاد در گذر زمان است.» وی گفته کتب کتب اطلاعات و تصاویری این سایت که در آدرس www.pasargadae.org قابل دسترسی است، می تواند در جذب و راهنمایی گردشگران بسیار مفید باشد.

کشف محوطه عظیم بودایی در چین



میراث خیر: محوطه مذهبی عظیمی متعلق به پیروان بودیسم بتی در بخش سیگویی ایالت سنجون چین کشف شد. این محوطه که توسط یکی از اساتید فرهنگ تبتی دانشگاه سینچوان کشف شده است، در میدا رودخانه یانگ پانگ قرار گرفته و به دلیل دسترسی دشوار به آن به خوبی محافظت شده است. این محوطه مذهبی ۱۷۳ متر طول، ۴۷ متر عرض، و در قسمت مرکز ۲۴۵ متر ارتفاع دارد. دیوارهای ۹ متری اطراف آن را احاطه کرده است و در جای جای این دیوارها ۲۸۳ نگاره بودایی سنگی به چشم می خورد. در داخل این محوطه هم انبوهی از مجسمه های بودا و سنگ هایی که احکام مذهبی بودیسم (سوتراه) بر آن ها حک شده یافت شده است. راه های پارکی در میان این انبوه مجسمه ها باز شده است و به گفته کاشف محوطه، این محوطه شبیه به یک ماریج است. محلی های این باورند که این معبد متعلق به چهلمانی است که این معبد را با یک شهر خود ساخت. در قصبه هشت قرن است که در میان تبتی ها بازگو می شود. بر اساس بعضی قصه ها، این محوطه برای ادای احترام به گور کس ساخته شد و بعضی دیگر می گویند یادبودی بوده است برای سربازانی که در کنار کس در میدان جنگی در آن نزدیکی کشته شده اند. با توجه به سوتراه های تبتی و سانسکریتی که بر روی سنگ های کشف شده حک شده است، کارشناسان قدمت این محوطه را حدود قرن ۱۱ یا ۱۲ آورده می کنند.

سونامی بقایای یک بندر باستانی را آشکار کرد

میراث خیر: سونامی مرگباری که ۲۶ دسامبر ۲۰۰۴ (دبی) بخش های زیادی از آسیا را نابود کرد ممکن است بقایای شهری بندری را در جنوب هندوستان زنده کرده باشد. باستان شناسان اعلام کرده اند که بقایایی سنگی از ساحل نزدیک معبد معروف هندوستان، ماهابالی پورام، در تاملیل نادر، کشف کرده اند. آن ها بر این باورند که این ساختارهای سنگی کشف شده می تواند بقایای یک شهر بندری باستانی و پررونق باشد که این معبد ۱۲۰۰ ساله از سنگ تراشیده شده هم بخشی از آن بوده است. سه قطعه از این بقایا که شامل یک شیر گرانیتی می شود به دنبال عقب نشینی مجدد خط ساحلی که در اثر سونامی جلو آمده بود در میان باسه ها یافت شد. به اعتقاد باستان شناسان، این بقایا، که قدمتشان به قرن هفتم بعداز میلاد می رسد و حدود ۶ فوت ارتفاع دارند، می تواند بخشی از بندر کوچکی باشند که آب بعدها آن ها را دربر گرفته است، یا بخشی از یک ساختمان یا معبد باستانی. بر روی این بقایا حکاکی های باشکوهی وجود دارد که نمونه آن ها در معبد ماهابالی پورام دیده می شود. این معبد که در فهرست میراث جهانی هم ثبت شده است یکی از قدیمی ترین نمونه های شناخته شده معماری در اوپدی است که قدمت آن به قرن هفتم بعد از میلاد می رسد. در فضای باز این بنا هم حجاری های برجسته و عظیمی از سنگ گرانیت یافت می شود. موج های سونامی همچنین در ماسه زدایی یکی از حجاری های این چنینی که سالیان سال بود با ماسه پوشانده شده بود به پاری باستان شناسان شناختند. سنگی که به صورت نیمه کاره به شکل فیل تراشیده شده است به طور طبیعی توسط این موج های غول آسامة شده و ریخته شد و امروزه و های زیادی برای بازآورد آن می آیند.

گفت و گو با عطا هودشتیان مدرنیته در ایران

دکتر عطا هودشتیان دانش آموخته رشته فلسفه از دانشگاه سوربن پاریس و دارای درجه دکتری در علوم سیاسی است. حوزه های اصلی تخصص وی مدرنیته، فلسفه تاریخ، مسئله شرق و غرب و جهانی شدن است. وی از سال ۱۳۷۰ (۱۹۹۲ میلادی)، مشغول تدریس و پژوهش در دانشگاههای فرانسه و کشورهای دیگر بوده است. از وی مطالب گوناگونی درباره مدرنیته و جهانی شدن به زبانهای فارسی، فرانسه و انگلیسی به چاپ رسیده است. پس از ده سال تدریس در پاریس، هم اکنون در شهر مونترآل استاد و مدیر مدرسه عالی بین المللی مدیریت است.

بیش از یک ماه می شود که مشغول خواندن کتاب «مدرنیته، جهانی شدن و ایران اثر ارنست گندرت» دکتر عطا هودشتیان هستم. در این کتاب دکتر هودشتیان نوشتارهایی دارد پیرامون جهانی شدن، مدرنیته، بحران تحول و نظریه عدم بازگشت تاریخی برای آنها که کمتر درباره این مباحث می دانند آموزنده، برای نگارنده، این کتاب و نوشتارهای مولف آن بسیار آموزنده بوده است.

گاهی جمله ای از کتاب مرا واداشته است که ساعتها به مفهوم آن فکر کنم و بویژه آنکه خواندن این کتاب با خواندن همزمان شد که می رویدسامان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را در آغاز سالهای هزاره سوم دچار تحولی تاریخی کند. در مدتی که مشغول خواندن این کتاب بودم در ملاقاتهای متعدد با دکتر هودشتیان درباره محتوای آن و گفتمان های مطرح شده در نوشتارهای گوناگون اما همگون و منسجم آن گفت و گوهای داشتم و در نهایت به اینجا رسید که به گفت و گوهای پرداختیم که درباره نکات عمده و نظرات بنیانی مطرح شده در این کتاب است. به نظر من پرداختن به این گفتمان ها بویژه در آستانه تغییراتی که به ناگزیر در ایران در حال رخ دادن است می تواند روشنگر مسائل بسیاری درباره آنچه بر ما گذشته و میگذرد، بنابر این بسیاری خوشحالم که این گفت و گو در این برهه خاص آمده چاپ شده و امید دارم برای شما که آن را می خوانید همتاندر روشنگرانه باشد که برای من بوده است.

آقای دکتر هودشتیان گفت و گو در باره مدرنیته و سنت یا به عبارتی کامل تر تقابل مدرنیته و سنت از کجایی توایم شروع کنیم؟

این بحث ابتدا در خود غرب مطرح شده است. از زمانی که پایه های رنسانس گسترش پیدا کرد ما شاهد شکل گیری نوع جدیدی تفکر در حوزه فلسفه و علم شدیم. تقابل نخستین میان برداشت نو از سیاست و از علم و برداشت پیشین که متعلق به کلیسا که قدر حکم به اروپای قرون وسطی بوده است، آغاز شد. پیدایش چهره هایی چون نیکولو ماکاویلی نویسنده ایتالیایی که سیاست نظریه ای مستقل از مذهب ارائه کرد و رنه دکارت، فیلسوف فرانسوی قرن ۱۷، بنیانگذار نظریه مدرن علمی در غرب از چهره های برجسته ستیز مدرنیته با تفکرات سنتی در اروپا هستند.

بحث مدرنیته به چه دلیلی برای شما اهمیت پیدا کرده که تا این اندازه به آن پرداخته و می پردازید؟

از انگیزه های اصلی نوشتن این کتاب برای من یکی پدیده انقلاب ایران بود که میل به نگاه به ریشه ها و مباحث واقعی غرب را در من زنده کرد. ... و بعد فلسفه که مرا واداشت که با مسائل به شکل ریشه ای برخورد کنم و سوم انگیزه شرکت در جنبش نویسی است به نام غرب شناسی که در ایران در دهه اخیر شروع شده است.

می شود کوتاه و خلاصه به تاحد مذهب تعریف ساده ای از «سنت و مدرنیته» به دست بدهید؟

سنت باسنان به عنوان اصل بر خوردنی کند بلکه آن را به عنوان حاشیه در خود دارد و دوم آنکه اندیشه حاکم در سنت نه فلسفه انتقادی بلکه عقیده است. سوم آنکه فرد در سنت همچون عنصر مستقل و واحد یگانه آگاه جدا از اوام و اسطوره ها قلمداد نشده است. و چهارم آنکه سنت از زمان غالباً تصویری گزینی دارد. مرکز زمان در سنت گذشته است.

در مدرنیته مرکز توجه آسان است. رابطه انسان با محیط خود رابطه ای بافاصله است. انسان در محیط حل نمی شود بلکه واحدی است مستقل و آگاه که قاعده شناسایی، عمل کننده و اثر گذارنده بر وجود دارد می شود. مرکز زمان در مدرنیته حال است. بااینحال در آیدولوژیهای مدرن مرکز زمان آینده است.

آنگونه که من درمی یابم نظر شما آن است که در سنت انسان «مفعول و مغلوب» است و در مدرنیته قائل و خالق آیا این تعبیر درست است؟

همینطور است تنها باید از مطلق گرایی خودداری کنیم. ما در مدرنیته هم مذهب و هم سبیل داریم و به آن احترام می گذاریم اما نکته آن است که نه مذهب و نه سبیل در مرکز توجهات و در بنیان قانون اجتماعی نیست. مذهب در مدرنیته محترم شمرده می شود اما بنیاد سیاست نیست.

به طور دقیق تر و با توضیح بیشتر از نظر تاریخی مدرنیته از کجا و به چه شکل شروع می شود؟

ما در غرب پس از رنسانس شاهد شکل گیری تمدنی هستیم که بنیادش با اروپای قرون وسطی تفاوت اساسی دارد. از حدود قرن شانزدهم به تدریج اروپای نوینی شکل گرفت که چهار رخداد تاریخی آن را همراهی می کرد: نخست شکل گیری سرمایه داری صنعتی است. دوم شکل گیری برداشت نوین و سازمان نوین سیاسی بود که به انقلاب بورژوازی فرانسه در قرن هیجدهم ختم شد. سوم یک انقلاب جدی در فلسفه و علوم پدیدار گشت و چهارم آنکه یک انقلاب ریشه ای در مذهب کاتولیک که همان به وجود آمدن پروتستانیزم (Protestantism) به وسیله مارتین لوتر در ۱۵۱۷میلادی (در آلمان) باشد، رخ داد.

از نظر فلسفی مبانی مدرنیته از کجایی می آید؟

چندین پدیده نو مشخصه و مبانی مدرنیته است. یکی اینکه انسان در مدرنیته سوژه می شود و سوژه به معنی آگاهی است. در مدرنیته یک آگاهی نوین پدید می آید که همان آگاهی نسبت به انسان و آزادی انسان و طبیعت است. آگاهی نسبت به انسان امری ذهنی است. گروهی از تاریخدانان و اندیشمندان شرقی در

ایران، کشورهای مسلمان، هند و چین بر این باورند که مدرنیته در ریشه های آغازین خود تحت تاثیر فراوان تمدن اسلامی که در دوران پاپائی قرون وسطی در غرب رواج داشته، بوده است.

ادعا بر آن است که از جمله جنبش ترجمه که در تمدن اسلامی و در میان دانشمندان و مترجمین رواج داشت کمک بسیاری به فلاسفه و علمای غربی برای شناخت ادبیات و فلسفه علمی یونان کرده است و همچنین آن که تفاسیر تومیس فارابی از آثار ارسطو سهم بزرگی در شکوفایی اندیشه های نو پس از رنسانس در اروپای غربی داشته است.

بنابراین آنچه که ادعا می شود، درست است؟

ادعا بر آن نیست که مدرنیته در بنیانگذاری خود تاثیراتی از تمدنهای دیگر از جمله از تمدن اسلامی در ایران نگرفته است و در این مورد بحثی نداریم. لیکن ادعا آن است که دانشمندان ایران و اسلام اساس ها و بنیادهای تمدن مدرن اروپا و رنسانس را بر اساس داده های که از تمدن

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای

جدیدی را در این کشورها شکل داده است. مانند تقابل ارزشهای سنتی و کهن با ارزشهای غربی که این پدیده کشمکش های جدیدی میان پدر و فرزند در خانه، شاگرد و استاد در مدرسه و کارگر و کارفرما در محل کار به وجود آورده است و این باعث نوعی درهم ریختگی فرهنگی شده است!

در درازمدت این مشکلات بعد از هضم مدرنیته به وسیله جوامع کشورهای آسیایی حل خواهند شد؟

این مسئله بسیار بسیار پیچیده و حساسی است. ما از یک سو خود می گویم که به مسیری بازگشت ناپذیر می رویم و از سوی دیگر آن تقابل را ناهماهنگی می نامیم، چگونه می توایم به این شکل، پاسخ بدهیم، این خود ستوایی است.

فرض ما بر این است که کشورهای غربی غربی (آسیایی) از جمله ایران به تدریج و غالباً به شکلی ناخود آگاه و خود آگاه به سوی نوعی ترکیب ارزشهای